



108

ناصر پاکدامن : آزادی اندیشه

بهار ۱۳۸۳

ویژه نامه اول، سال بیستم، شماره پیاپی «۶۰»

نشریه

حقوق بشر

ارگان

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

در این شماره:

- دربارهٔ ذات حقوق بشر بهرام محیی
- پژوهشی دربارهٔ اجرای سیاست حذف دگراندیشان در جمهوری اسلامی مهرانگیز کار
- حق آموختن، حق اطلاع گرفتن و حق اطلاع رساندن در جمهوری «اسلامی» منوچهر تهرانی
- ز... ن... د... گ... ی در جمهوری اسلامی ابراهیم محجوبی
- جمهوری اسلامی - رژیم سرآمد جهان در نقض حقوق بشر حسین باقرزاده
- از ظل الله تا آیت الله علی اصغر حاج سیدجوادی
- قانون اساسی از شعار تا واقعیت سوسن احمدگلی □ برگگی از ۲۵ سال جنایت پرویز دستمالچی
- موانع اصلاحات در بینش دینی و سیاسی محمد خاتمی اصغر شیرازی
- واژه ای چند دربارهٔ جنبش روشنفکری و روشنگری و انقلاب بهمن مرثیه مسعود نقره کار
- « پرستشهایی دربارهٔ انقلاب اسلامی» به بهانه سالگرد انقلاب اسلامی کیان کاتوزیان
- نامه به حجج اسلام کیوان دادجو □ آزادی اندیشه کامبیز روستا
- با نوشتن می خواستم جلوی کشتار را بگیرم ناصر پاکدامن
- سرکوب و کشتار هزینه ی بقای حکومت جمهوری اسلامی عباس معروفی
- حکومتهای وابسته، رژیم های آزادی کش فاطمه ابراهیمی
- وقتی « ممیزی» از اخوان ثالث شاعر دیگری می سازد ناصر زرافشان
- فقر حافظه تاریخی ایرانیان در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ کاظم کردوانی
- حقوق بشر و آشفته فکری در قلمرو انقلاب اسلامی حمید احمدی
- سازمان ملل - دیروز خوب، امروز بد مهرا ن کریمی □ حقوق بشر آری یا نه؟ بهار زنده رودی
- مفهوم حقوق بشر فرایند مدرنیزاسیون و سیاست های دنیای غرب (ترجمه) شادی صدر
- گزارش نماینده ویژه (ترجمه) نصر حامد ابوزید
- چماق درمانی، تنها وسیله هدایت به راه « راست» آملی لیگابو
- مصلحت دین یا مصلحت دینی احمد شیرزاد □ کارکرد و پیامدهای تفکر یادگانی ابوالقاسم گلیاف
- آزادی ستیزی ناخودآگاه جمعی ما محمد حسن علیپور
- گفت و گو با محمود رفیع اسدالله عماد
- چشمید رازبان، بهرام محیی

و ...

لرزه های پس از زلزله - محمود رفیع، دیگرانی که دارند می آیند - شادی صدر، انتخابات با انتصایات؟ - محمود رفیع، نامه به رئیس جمهور آلمان - محمود رفیع، گزارش مجمع عمومی جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، سیاه نامه ۲۵ سال جمهوری اسلامی ایران

مترجمان و ویراستاران: اردوان ارشاد، حسین باقرزاده، منوچهر تهرانی، کیوان دادجو، پرویز دستمالچی، جمشید رازبان، کامبیز روستا، روح اله فرج زاده، کاظم کردوانی، رفعت گیلانی، بهرام محیی، عباس معروفی، مهرنوش نامداز و ن. نوریزاده



چرا آزادی اندیشه؟ بحث از آزادی اندیشه سنگ بنای هستی و موجودیت کانونها و سازمانهای فرهنگی است. و پس و از همین رو است که حیات کانون نویسندگان ایران نیز با بحث و کوشش در راه آزادی اندیشه عجین است:

- نخستین باری که کانون نویسندگان ایران توانست نشریه‌ای انتشار دهد (بهار 1358) نام "اندیشه آزاد" را برای آن برگزید. چرا کانون چنین کرد؟

- در آن "بهار آزادی"، جبهه دموکراتیک ملی روز 28 اردیبهشت، زاد روز مصدق را "روز آزادی اندیشه، آزادی سخن و آزادی قلم" اعلام کرد و کانون نویسندگان نیز از جمله نخستین سازمانهایی بود که بر این انتخاب صحنه گذاشت و این روز را گرامی داشت.

- از آغاز دهه 70، در کوشش برای تجدید فعالیت کانون، "آزادی اندیشه" همچنان در مرکز بحثها و گفت و شنیدها و چه بسا بگو مگوهای کانون و کانونیان است. از متن 134 که منشور آزادی اندیشه بود تا سخنان این و آن که آزادی اندیشه را رها کنیم تا درهای "کانون" باز شود. و بالاخره تا آن "خداوند جان و خرد" و آن مصاحبه در برنامه فارسی رادیو بین‌المللی فرانسه (13 ژوئن 1999) که از زبان یکی از دبیران کانون شنیدیم که می‌گفت که اندیشه که آزاد است پس آزادی اندیشه معنی ندارد، آزادی بیان و نشر است که باید موضوع کار و هدف فعالیت کانون نویسندگان باشد!

و بعد هم در ایران این چند سال اخیر، دیگر بحث از آزادی اندیشه از زبان و قلم این و آن به کوچه و بازار کشیده شده است و به‌عنوان یکی از کمبودهای تحمل‌ناپذیر و پس، از حادثترین نیازهای جامعه جلوه کرده است. دانشجویان دانشگاه هربار و هرکجا که می‌توانند فریاد بر می‌آورند که "آزادی اندیشه، همیشه همیشه" و یا "آزادی اندیشه، با ریش و پشم همیشه". و البته لشکر حزب الله هم کوبنده به مقابله می‌آید که "آزادی اندیشه، با سوت و کف همیشه" (از شعارهای هواداران و مخالفان خاتمی در سفر ایشان به مشهد، پیام/امروز، شماره 40، تیر- مرداد 1379، ص. 12). و جنگ مغلوبه است. و درین میان، کسانی کشته می‌شوند که تنها جرم مشهودی که دارند جسارت اندیشیدن و دگر اندیشیدن است: قتل‌های عمد و برنامه ریزی شده پائیز گذشته، از قتل مجید شریف و پروانه اسکندری و داریوش فروهر تا قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده، و بعد هم آن مفقودشدگان و آن قربانیان مرگ‌های مشکوک و قتل‌های مسلم: فرخزادها، سعیدی‌سیرجانیها، دوانیها، زالزاده‌ها، میرعلاییها، تفضلیها، مظلومانها، غفارحسینیها و دیگران و دیگران.

و بالاخره روزنامه‌هایی که در محاق توقیف افتاده‌اند: "سلام" که توقیف است، "جامعه" و "توس" و "خرداد" و "زن روز" ... که در دیار عدمند. و این روزنامه نویس و آن صاحب قلم که در زندان است چرا که چیزی نوشته اند که اصحاب ولایت را پسند نیامده است.

پس این آزادی اندیشه چیست؟ این پرسش در ذهن ماست و پاسخی می‌طلبد. در جست و جوی پاسخ، نخست آزادی را تعریف کنیم و سپس اندیشه را، تا به تعریف آزادی اندیشه برسیم. آنگاه به بحث از "مطالبات و خواسته‌های دموکراتیک" پردازیم که خاستگاه دائمی و اصلی آزادی اندیشه است و بالاخره از



موانع موجود بر سر راه آزادی اندیشه سخن بگوئیم تا دریابیم که چرا مبارزه برای آزادی اندیشه، امروزی و همیشگی است. با نظری به ایران و آزادی اندیشه در آنجا سخن را به پایان مبحث آزادیها، مبحث زندگی است. کیست که از اسارت شادمان باشد و قید و بند و کور شو و دور شو را ناپسند نداند؟ کدام شاعر و نویسنده و نقاش غل و زنجیر را به مدح نشسته است؟ آنکس هم که چنین کند اینهمه را برای دیگران می‌خواهد و نه برای خود! زندگی بی آزادی زندگی نیست، مردن تدریجی است و اسارت. حیوان هم آزادی را می‌پسندد. غم باغ وحش را که چه بی‌انتهاست به یاد بیاورید و یا زندگی دلقک‌مآب سیرک را! آنجا که آزادی نباشد، زندگی، در بهترین حالات، زندگی در پشت میله های باغ وحش است: سر به زیر و مطیع، خور و خواب و شهوت. و بعد هم هیچ! آزادی به زندگی معنی می‌دهد. آدم، آدم می‌شود، از اسارت نیاز در می‌آید و به دنیای اعتراض یعنی دگرگونی قدم می‌گذارد.

آزادی، وقتی از آزادی می‌گوییم، مقصودمان آزادیهاست: آزادی اندیشه، آزادی گفتار، آزادی مسکن، آزادی رفت و آمد، آزادی پوشاک و و ...

آزادیها متنوعند و متعدد و متکثر و مانند هر مقوله این‌چنینی، موضوع تنظیم و طبقه‌بندیهای گوناگون قرار گرفته‌اند. برخی از آزادیهای "فردی" و آزادیهای "جمعی" سخن گفته‌اند و برخی از آزادیهای "اساسی" و "غیراساسی". و یا از آزادیهای "شخصی" (آزادی رفت و آمد، آزادی مسکن و و ...)، آزادیهای "سیاسی" (آزادی اجتماعات، آزادی تجمع، آزادی عقیده، و و ...)، آزادیهای "اقتصادی" (آزادی داد و ستد، آزادی مالکیت، و و ...)، آزادیهای "فرهنگی" (آزادی آموزش، آزادی اطلاعات، و و ...) و آزادیهای "اجتماعی" (آزادی اعتصاب، آزادی کار و شغل، و و ...)، روشن است که در اینجا هدف ما، بحث ازین طبقه‌بندیها و یا احیاناً به دست دادن طبقه‌بندی دیگری نیست. غرض ازین اشارات مختصر تنها توجه به این نکته است که آزادی تجلیات گوناگون دارد و این تجلیات در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی به چشم می‌خورد.

به عنوان هشداري در مقدمه بگویم که در نوشته ها و متون غربي و پس در ترجمه آنها به زبان فارسي، براي بيان اين مطلب که آدميان بايد از آزادي در انديشيدن برخوردار باشند، اصطلاحات مختلفی به کار رفته می‌شود که تنوع و تعدد آنها ممکن است خواننده را به سرگردانی کشاند، در حالیکه این تنوع و تعدد بیشتر از تنوع سنتهای فرهنگی در کشورهای گوناگون و یا از ذوق و نحوه کار مترجمان این متون به فارسي حکایت می‌کند و نه از تعدد موضوعات مورد بحث. آنچه را دیروز مترجمان به "آزادی فکر" ترجمه می‌کردند امروز "آزادی اندیشه" ترجمه می‌کنند. مؤلفان دیگر و متون دیگر از "آزادی ذهن"، "آزادی وجدان" صحبت می‌دارند که در واقع مترادفهای دیگری است برای همان "آزادی اندیشه" یعنی همان اصطلاحی که ما در سراسر این گفتار به کار می‌بریم و اکنون هم به تعریف آن می‌پردازیم.

تعریف این اصطلاح را از تعریف اجزای ترکیب‌کننده آن آغاز کنیم: آزادی و اندیشه.

آزادی چیست؟ این آزادی چیست؟ البته که این کلمه را بسیار معنی کرده‌اند. فرهنگهای لغت که "آزادی" را در معنای ساده کلمه، به تبع "آزاد" معنی کرده‌اند. "آزاد" یعنی "آن کس که به هیچ کس تعلق ندارد، در تملک یا تصاحب کسی نیست. برده و بنده نیست". "نه بر اشتري سوارم، نه چو خر به زیر بارم / نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم". و به اینگونه زندگی می‌کنم. "زهرچه تعلق بگیرد آزادم". و پس "آزادی"، یعنی به کسی تعلق نداشتن، در تملک کسی نبودن. در قید و بند این کس و آن کس و این چیز و آن چیز نبودن.

در این تعریف، بر آزادی به عنوان نوع و گونه ای از "بودن" تکیه شده است اما آزادی نوع و گونه ای از "رفتار کردن" نیز هست و با توجه به این نکته به تعریفی می‌توانیم رسید که از جمله ساده ترین و



بدیهی‌ترین‌هاست: آزادی یعنی حق بودن و رفتار کردن به دلخواه خود. یعنی که آدمی قدرت و توانایی آن را داشته باشد که آن گونه که می‌خواهد، باشد و آن گونه که نمی‌خواهد نباشد؛ کاری را که می‌خواهد بکند و کاری را که نمی‌خواهد نکند. پس قدرت و یا توانایی انجام کاری را داشتن. یعنی خودمختار بودن. برخوردار از خودمختاری فردی. برخوردار از حق تعیین سرنوشت خویش.

آیا می‌تواند چنین باشد؟ به نظر برخی جز این نمی‌تواند باشد. آزادی طبیعت بشر است. به گفته روسو آدمیان آزاد به دنیا می‌آیند و سپس در قید و بند های جامعه گرفتار می‌شوند. پس آزادی یعنی حق طبیعی بشر، و آزادیها حقوق طبیعی بشر را تأمین می‌کنند. برخی دیگر یادآور می‌شوند که بشر نه آزاد، که نیازمند و محتاج به جهان آمده است و در احتیاج و نیاز و قید و فشار زندگی را آغاز کرده است و در طول حیات خود کوشیده است و همچنان می‌کوشد که بر این مشکلات چیره شود و هر اندازه که این چیرگی بیشتر باشد و مرز نیازها به دورتر رفته باشد به همان اندازه هم آزادی آدمیان بیشتر و گسترده تر است. پس "آزادی" قطب مخالف "ضرورت" است، ضرورتی که در ارضای نیازها و احتیاجات است. در حکمت عامه گفته اند که "آدم گرسنه دین و ایمان ندارد". چرا؟ چون "این شکم بی هنر پیچ پیچ / صبر ندارد که بسازد به هیچ". و وقتی "هیچ" بود یعنی آدمی در سلطه ضرورت گرفتار آمده است و هرچه از این سلطه کاسته شود، آزادی او از گرسنگی بیشتر می‌شود. و به این معنی، آزادی عینیت بیشتری می‌یابد و ملموس و محسوس می‌شود و آن زمان است که آدم "ناگرسنه" و "غیرگرسنه" می‌شود و پس دین و ایمان پیدا می‌کند!

اشکال اصلی چنین تحلیلی در این است که بر نوعی تقابل و تضاد ناگزیر و یکسویه میان ضرورت و آزادی استوار است و از اثر تقلیل و تخفیف ضرورتها بر پیدایش و رشد و گسترش آزادیها سخن می‌گوید بی آنکه از روند معکوس یعنی از اثرگذاری آزادی بر کاهش و تخفیف ضرورتها سخنی بگوید. اگر گرسنه، آزادی آن را نداشته باشد که گرسنگی خود را به زبان بیاورد از کجا به چنین ضرورتی پی خواهیم برد؟ نگاهی به تجربه تاریخی جوامع گوناگون نشان می‌دهد که نیازمندان هیچ جا و هیچ گاه از بیان نیازهای خود باز نایستاده اند و همین حضور گویا و پایدار (به شهادت همه شورشهای گرسنگان و قحطی‌زدگان برای نان و همه قیامها و عصیانها علیه مستبدان و خودکامگان تاریخ و...) از عواملی بوده است که مرز قلمرو نیازها و ضرورتها را به عقب رانده است. پس میان آزادی و ضرورت، رابطه ای دوسویه و متقابل وجود دارد هرچند که با کاهش از فوریت و فشار ضرورتها، فشار و فوریت آزادیها میدان عمل گسترده تر و پایدارتری می‌یابند.

و اما اندیشه. هیچ کاری بی اندیشه نیست و همه کارهای روزانه و پیش‌افتاده در پی اندیشه‌ای است و هم البته فعالیت‌های بسیار پیچیده و پیچیده‌تر: هنر، علم، اخلاق، فلسفه، دین، همه سرزمین اندیشه‌اند. اگر اندیشه‌ای به کار نیفتد نه هنری خواهد بود و نه علمی و نه اخلاقی و نه دینی. "اول اندیشه وانگهی گفتار". و همچنین رفتار و کردار. البته دیگر تا آنجا نرویم که "ای برادر تو همه اندیشه‌ای / مابقی تو استخوان و ریشه‌ای" و یا به بحث "می‌اندیشم پس هستم" برسیم. به همین قناعت کنیم که اندیشیدن یکی از تواناییها و قابلیت‌های ذهن بشری است و پس هر انسانی می‌اندیشد.

و البته که آدمی تنها اندیشه نیست. موجودیت اجتماعی را نمی‌توان در اندیشه خلاصه کرد. آدمی می‌خورد، می‌خوابد و زندگی اجتماعی دارد. پس رابطه میان آنچه آدمی می‌اندیشد و آنچه می‌کند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اندیشه در خلأ پدید نمی‌آید؛ جامعه، واقعیت اجتماعی، میراث فرهنگی، قدرتهای اقتصادی، سیاسی و عقیدتی بر اندیشه اثر می‌گذارند.



الزاماً هر اندیشه‌ای با آن دیگری یکسان و همسان نیست. اندیشه در تفاوت و تقابل و تضاد با اندیشه‌های دیگر است. آن هم از طریق گفتن و نوشتن و خواندن و گرفتن و دادن. لوتر گفته است: "اندیشه از پرداخت حقوق گمرکی معاف است". دنیای اندیشه، یکسره با تنوع و چندگونگی، تضاد و تغییر و دگرگونی همراه است. گویی که ذات اندیشه در تنوع و تغییر خلاصه می‌شود. و تنوع و تغییر لاجرم تحمل و شکیبایی را لازم می‌آورد. که اگر چنین نباشد تاریکی و خفقان و تعصب و خشک‌اندیشی و اندیشه‌سوزی بر همه چیز چیرگی می‌گیرد.

اکنون باتوجه به آنچه در باره آزادی و اندیشه گفته شد می‌توان به تعریف آزادی اندیشه پرداخت. آزادی اندیشه به این معنی است که آدمی خود امکان آن را داشته باشد که برای همه پرسش‌هایی که در جریان زندگی شخصی و اجتماعی وی مطرح می‌شود، آن پاسخ‌هایی را که می‌پسندد انتخاب و یا تدوین کند و قادر باشد که رفتار و کردار و عمل خود را با این پاسخها مطابقت دهد و آنچه را حقیقت می‌پندارد به آگاهی دیگران برساند.

با همه آنچه گفته شد دیگر بدیهی می‌نماید که در هر جامعه‌ای آزادی اندیشه از اهمیت اساسی برخوردار است و زندگی معنوی و فکری هیچ جامعه‌ای بدون آزادی اندیشه در سلامت و صلابت نخواهد بود. هر نوع محدودیتی در آزادی اندیشه دفاع و حراستی است از نظامها و نظامهای سیاسی و عقیدتی موجود و مستقر. آزادی اندیشه در درون خود به شک نهادن وضع موجود را به همراه دارد و همین است که سرچشمه اصلی بی‌اعتمادی پاسداران اعتقاد و قدرت را تشکیل می‌دهد. برای اینان رعایت آزادی اندیشه در حکم مار در آستین پروردن است.

بنابراین آزادی اندیشه حاصل جمع یک رشته آزادیهای خاص است که همه آنها هدف واحدی دارند هرچند که هر یک مسئله خاصی را طرح می‌کند.

در مرکز آزادی اندیشه، آزادی عقیده (Liberté d'opinion) قرار می‌گیرد. یعنی که آدمی ازین امکان برخوردار باشد که خود آنچه را در هر زمینه‌ای حقیقت می‌پندارد تعیین کند. و پس آزادی اینکه در هر زمینه، نظر و دیدگاه شخصی خود را داشته باشد؛ عقیده آزاد است و داشتن هیچ عقیده‌ای جرم نیست. کسی را نباید به جرم داشتن عقیده‌ای به دادگاه فرستاد و یا از کاری محروم و از شغلی برکنار کرد. اختلاف در عقاید درسرشت جامعه بشری است و آنجا که همه بر یک عقیده هستند سرزمین خودکامگان و مستبدان است. آنان که با فشار و اجبار به ترویج و تحمیل "درست‌اندیشی" کمر می‌بندند و به حذف "انحرافها" و "کج‌اندیشیها" دست می‌زنند لامحاله و به سرعت به‌ریشه‌کنی منحرکان و کج‌اندیشان خواهند رسید تا صحنه هستی را از لوٹ وجودشان رهایی بخشند. چنین است که یکسانسازی اجباری عقیده‌ها تنها به یکدستی گورستانها می‌انجامد. چرا که آزادی عقیده تنها به آزادی عقیده در موضوعات کم اهمیت و ثانوی محدود نمی‌شود که چنین چیزی جز سایه‌ای کمرنگ از آزادی عقیده نیست. همچنانکه گفته اند سنگ‌بنای واقعیت ملموس آزادی عقیده، حق مخالف بودن است با آنچه در قلب نظم موجود قرار دارد. راه صلاح و نجاج جامعه، نه در "درست‌اندیشی" که در "دگراندیشی" است. هرکس خود باید معیار درستی و نادرستی باشد و آنچه را درست می‌پندارد برگزیند. و اگر بخواهیم چنین باشد باید که مدارا و تحمل و شکیبایی را بر جامعه حکمفرما بداریم. و این کاری حیاتی ولی دشوار است.

آزادی عقیده، آن زمان که در زمینه رویه و رفتار انسان در برابر دین و ایمان اعمال می‌شود آزادی دینی نام می‌گیرد که هم "آزادی اعتقاد" را در بر می‌گیرد و هم "آزادی عبادت" و یا پرستش و نیایش را.

"آزادی اعتقاد" (یا اصطلاحات مترادفی چون "آزادی وجدان" و "آزادی ایمان") به معنای آزادی در انتخاب است میان بی‌اعتقادی و یا اعتقاد به دینی از میان ادیان موجود. "آزادی عبادت" یعنی که مؤمنان و



معتقدان آزادند که به دین خود عمل کنند و مراسم و مناسک دینی خود را، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، به جا آورند.

عقیده‌ای را داشتن به خودی خود مقصودی را حاصل نمی‌کند مگر اینکه دارنده آن عقیده از حق بیان آزاد عقاید خود هم برخوردار باشد. ازبیروست که آزادی عقیده از آزادی سخن جدایی‌ناپذیر است. آزادی سخن (یا "آزادی بیان" و یا "آزادی گفتار" و یا "آزادی کلام") یعنی که هرکس حق آن دارد که عقیده خود را برای دیگری بیان کند. آزادی عقیده و آزادی سخن دو همزاد بهم بسته و درهم پیوسته‌اند. حیات و دوام هر یک در حیات و دوام آن دیگری است. این دو آزادی مهمترین و اصلیتین آزادیهای معنوی و فکری هستند و با تجاوز به آنهاست که حریم آزادیهای فردی و اجتماعی درهم شکسته می‌شود. ممیزی و "سانسور" آشکارترین و متداولترین شکل تجاوز به آزادی سخن است. و سانسور می‌تواند در آشکار و نهان به وسیله دولت، به وسیله پاسداران جهانبینی‌های دینی و غیر دینی حاکم و یا به وسیله قدرتهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اعمال شود. آنچه در جامعه‌ای صلاح و مصلحت دانسته می‌شود و یا آنچه به موجب عادات و آداب و رسوم و سنن اجتماعی باید از حرمت و احترام برخوردار باشد در هر زمان می‌تواند بهانه و بستر پیدایش موانع گوناگون در راه آزادی سخن گردد.

نتیجه منطقی آزادی سخن، آزادی طبع و نشر است. یعنی که مردمان باید بتوانند عقیده خود را آزادانه از طریق طبع و نشر و قلم و کاغذ و کتاب و روزنامه و رادیو و تلویزیون (و اکنون هم از طریق رسانه‌های الکترونیکی) پخش و پراکنده کنند. پس آزادی طبع و نشر به معنای آزادی خبرگیری و خبر رسانی، آزادی مطبوعات، آزادی رادیو و تلویزیون، آزادی سینما و نمایش است.

آزادی طبع و نشر، "آزادی آفرینش هنری و فکری" را به دنبال می‌آورد که پهنه ابداع آثار علمی و هنری، پهنه آزادی است. اما آزادی اندیشه لازم می‌آورد که هم آموزش از آزادی برخوردار باشد و هم فراگرفتن و آموختن در آزادی صورت بگیرد. آزادی تعلیم و آزادی تعلم سنگ بنای آن گروه از آزادیهای است که به عنوان آزادیهای "آکادمیک" شناخته می‌شود.

همه این آزادیها که در واقع از تبعات آزادی اندیشه شمرده می‌شوند، به خودی خود و به صورت منطقی آزادی اجتماعات، آزادی تظاهرات، آزادی انجمنها و احزاب، آزادی اتحادیه‌ها را می‌طلبد که در غیاب آنها، وجود این آزادیها معنایی نمی‌یابد، قوام و دوامی نمی‌گیرد و پس پایداری ندارد.

از همه آنچه گفته شد می‌توان دریافت که آزادی اندیشه در هر جامعه و در هر زمان، از مقام و اهمیتی اصلی و محوری برخوردار است چرا که شامل همه حقوقی است که ذهن آدمی را نیرو می‌بخشد و بارور و کارآمد می‌کند.

آزادی اندیشه، آزادی اندیشیدن، چگونه اندیشیدن و به چه اندیشیدن را همراه دارد (آزادی عقیده، آزادی اعتقاد و آزادی دینی) و اینهمه آزادی بیان اندیشه (آزادی سخن و آزادی قلم) و آزادی نشر اندیشه (آزادی طبع و نشر و تعلیم و تعلم و تجمع و تشکل) را ضرور می‌سازد. پس آزادی اندیشه، محوری است و حیاتی: آزادی در خواب نیست، آزادی در بیداری است. آزادی اندیشه، در همه تجلیات خود با زندگی روزمره همگان سر و کار دارد و بنابراین به خلاف آنچه ممکن است در وهله نخست از بحث کنونی برآید، از دنیای انتزاعیات نمی‌آید بلکه از نیازهای نخستین و پایدار و ملموس آدمیان سرچشمه می‌گیرد. در همه زمان و در همه جا.

آیا واقعاً چنین است؟ آیا آزادی اندیشه و در سطح عمومی‌تری، اساساً آزادی زاینده شرایط تاریخی - اجتماعی خاصی است؟ به عبارت دیگر آیا آزادی محصول یک نظام خاص اجتماعی اقتصادی است؟ برخی



چنین می پندارند و پس به نظر ایشان، پیش زمینه لازم برای آزادیها، و برای آزادی اندیشه هم، پیدایش آن نظام خاص اجتماعی اقتصادی است و آنجا که این نظام نیست، سخن از آزادیها بیهوده و بی پایه است. این نظر برخی از نظریه پردازان علوم اجتماعی و سیاسی است. مثلاً برخی از پیروان مارکس چنین می اندیشند که بحث از آزادی و آزادیهای فردی با پیدایش بورژوازی، پیدایی می گیرد و با رسیدن این طبقه به قدرت است که آزادیها معنا و مفهوم می یابد.

به آن پرسش درباره خاستگاه آزادیها به نوع دیگری هم می توان پاسخ داد و آن هم از طریق کوشش برای یافتن پاسخی به پرسشهایی از این چنین: این نیاز به آزادی اندیشه از کجا برآمده است و خاستگاه اجتماعی آن کدام است؟ چرا به تحدید آزادیها، به سرکوب و زندان و خفقان و استبداد اعتراض می شود؟ چرا این اعتراض که از زبان و کلام و حرف آرام آغاز می شود و به جنبش انقلابی هم می رسد همه جا و همه زمان به چشم می خورد؟ مبارزه با ظلم در این زمان و آن زمان تندی و کندي می گیرد اما همیشگی است و مبارزه با ظلم یعنی رهایی از ظلم و سرکوب را خواستار شدن. و این خواست دایمی است و بخشی از خواستها و مطالباتی را تشکیل می دهد که بر آنها "خواستها و مطالبات دموکراتیک" نام نهاده اند و در همه جوامع، هرچند با تندي و کندي کم یا بیش، به چشم می خورد و حاصل یکی از تضادهایی است که ریشه در بطن جوامع بشری دارد.

واقعیت اجتماعی یکدست و همگن نیست و هر زمان بستر تنشهایی است که از تضاد میان عناصر متشکل آن در این زمینه یا آن زمینه بر می خیزد. مهمترین و شناخته ترین این تنشها از تضاد میان منافع گروهها، قشرها و طبقات سرچشمه می گیرد. تضاد طبقاتی بستر مبارزه طبقات است و در همه جوامع طبقاتی حاضر و فعال است. موضوع و هدف مبارزه طبقاتی کسب و یا حفظ برتری و تفوق طبقاتی است.

شکل دیگری از تضاد را کسب و یا حفظ برتری و تفوق قدرت سیاسی بر می انگیزد. این تضاد سیاسی هم نیروهای در قدرت را در برابر یکدیگر قرار می دهد (این نوع از تضاد سیاسی در تجربه حکومتهای ائتلافی و یا جبهه ماند به فراوانی دیده می شود) و هم از قرار گرفتن این نیروها در برابر نیروهای سیاسی بیرون از قدرت ناشی می شود. تضاد سیاسی خاصه در تجربیاتی از نوع "اصلاحات از بالا" (که معمولاً حذف و یا برکناری برخی از در قدرتیان را به همراه می آورد) در میان گروههای در قدرت و یا در دوره برزخ و انتقال قدرت، میان نیروهای در قدرت و نیروهای بیرون از قدرت شدت و حدت می گیرد.

تضاد دموکراتیک نوع سومی از تضادهایی است که در جوامع بشری به چشم می خورد. مردمان در هر زمان و همواره می خواهند که خود سرنوشت خویش را رقم بزنند و بتوانند در همه اموری که به خود مربوط می دانند دخالت داشته باشند و هیچ امری که به ایشان مربوط می شود در هر حال بدون اطلاع و حضور و موافقت و دخالت ایشان حل و فصل نشود. اما این خواست همه جا در تضاد و تقابل با کارکرد و طبیعت "قدرتهای سازمان یافته" (دولت، مذهب، حزب، فرقه و و...) قرار می گیرد که از هر سو می کوشند که با نفی و یا تحدید حق تعیین سرنوشت، به جای مردمان تصمیم بگیرند و عمل کنند. از همین رو است که تضاد و تقابل حکومت شوندگان با حکومت کنندگان و تضاد و تقابل میان "مدیران" و سازمان دهندگان جهان بینیهای حاکم با دیگرانی که جز این می اندیشند دو عنصر اصلی "تضاد دموکراتیک" را تشکیل می دهند. این تضاد به یک دوره یا مرحله خاص از تحول جوامع بشری تعلق ندارد چرا که با پیدایش دولت و پیدایش جهان بینیهای دینی یا غیردینی پیدایی گرفته و تا زمان امحاء و اضمحلال این دو هم ادامه خواهد داشت؛ هرچند که این تضاد هم در شرایط گوناگون اقتصادی و اجتماعی (مثلاً بحران اقتصادی و یا جنگ و بحران سیاسی) می تواند تشدید و تصریح بیشتری یابد.



در این تضاد، حق تعیین سرنوشت (خودمختاری) است که سرچشمه و موضوع تنش و درگیری است. قدرتهای سازمان یافته چنین حقی را بر نمی تابند که خود را در همة آنچه با فکر و کار و هستی مردمان ارتباطی دارد تنها تصمیم گیرنده ذیصلاح می دانند و می خواهند و مردمان نیز چنین سیطره ای را نمی پذیرند و خود را حاکم بر سرنوشت خویش می خواهند و این چنین است که مجموعه ای از خواستها و مطالبات درباره و در حول و حوش حق تعیین سرنوشت (خودمختاری) پیدایی می یابد و شکل می گیرد که "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" نام گرفته اند (نگ: Ernesto Laclau, *Politics and Ideology in Marxist Theory Capitalism - Fascism - Populism*. London, NLR, 1977, p. 158-198.) آزادی، عدالت، مشارکت در تصمیمگیریها و گرایش به صورتهای شورایی و جمععی در کار و مدیریت اجتماعی، مقاومت در برابر ستم و خودسری قدرتهای سازمان یافته از جمله عناصر تشکیل دهنده "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" هستند. برشمردن برخی از خصایص این "مطالبات و بازخواستها" می تواند بر روشنایی بحث بیفزاید:

- مبارزه با دولت (قدرت سیاسی حاکم) و مقاومت در برابر گرایشهای قدر قدرت مآبانه و مطلق کردارانه آن و همچنین مبارزه با دستگاهها و قدرتهای "ایدئولوژیک" (که ادعا دارند که سراسر کردار و رفتار و پندار آدمیان را می باید، از گهواره تا گور و از آغاز تا انجام زمان، تنظیم و اداره کنند) و جهان بینیهای حاکم (اعم از دینی و غیردینی) و مقاومت در برابر آنها هسته اصلی و پایدار "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" را تشکیل می دهند و بنابراین توسعه خواستهای دموکراتیک، تضعیف دولت و جهان بینیهای حاکم را به دنبال می آورد. هر انتقاد از دولت، دین و حزب، گامی در راه مطالبات دموکراتیک است.

- این "مطالبات" اصالت خود را از ضرورتهای "فرا- مرحله ای" می گیرند. "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" در همة جوامع و در همة زمانها به صورتهای گوناگون حضور دارند و به بیان و عمل می آیند هرچند که خاصه به هنگام تشدید تضاد میان حکومت شوندهگان و حکومت کنندگان با صراحت و شدت بیشتری بیان می شوند. بیهوده نیست که در دورانهای انقلابی، شوراهای خودانگیخته چنین زود و سریع در کوی و کارگاه و شهر و روستا پیدایی می گیرند تا قدرت سیاسی را با مشارکت همگان اعمال کنند.

- "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" بالاجبار مطالبات و خواستهای یک طبقه و یا یک گروه معین اجتماعی نیست. این مطالبات "فراطبقاتی" است به این معنی که در هر زمان آنان که به مبارزه در این راه بر می خیزند از میان طبقات مختلف اجتماعی می آیند. افزون برین، برخی از خواستهای دموکراتیک بیش از هر چیز و در مرحله نخست مورد خواست و طلب این یا آن یک از گروههای فراطبقاتی همچون زنان و جوانان و دانشجویان و روستانشینان و شهرنشینان و ... است و این خود برخصلت فراطبقاتی این خواستها می افزاید.

- از آنچه گذشت نتیجه چنین می شود که مبارزه در راه حصول به "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک"، خصلتی ائتلافی می یابد و در این ائتلاف همواره آنان که در ستم و ظلم و حرمان و رنج و خفقان و بهره کشی به سر می برند حضور پراهمیتی دارند. پس نادرست نیست اگر گفته شود که طبقات زحمتکش هسته اصلی و دایمی این ائتلاف، و پس این مبارزات را تشکیل می دهند.

- از آنجا که "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" نظم و قدرت موجود را به پرسش و مواخذه و مقابله می گیرند، مشارکت فعال در بیان این خواستها و مبارزه در راه آنها یکی از وظایف و مساعی همیشگی جنبش مخالفان ترقیخواه را تشکیل می دهد. آنچه در عرف متعارف علوم سیاسی "چپ" نامیده می شود مدافع این مطالبات و مبارز در راه آنهاست.



- دستاورد این "مبارزات"، ماندنی است و الزاماً با پایان يك "دوره تاریخی" از میان نمی رود، هرچند که در اینجا هم سیر تاریخ یکسویه و بی بازگشت نیست و چه فراوان پیش می آید که رشته هایی یکسره پنبه شود و به دست آمده هایی از دست برود تا باز تلاشی دیگر آغاز شود. اما اگر چنین افول پیش نیاید آن دستاوردها هر زمان نه نفی که قوام و دوام و گسترده شدن بیشتر می جوید. روند تحقق "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" همچون روند تحقق دموکراسی، روندی کند و اما تراکمی است.

- "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" می توانند هم فردی باشند (همچون آزادی پوشاک و آزادی مسکن) و هم جمعی (همچون برابری و عدالت)؛ هرچند که در جامعه، هیچ چیز یکسره فردی نیست و سایه ای از جمع بر همه چیز سنگینی می کند. پس اگر بگویم که در میان مطالبات دموکراتیک، برخی هم هستند که بیشتر از آن دیگرها، فردی هستند، به واقعیت نزدیکتر مانده ایم.

- بسیاری از "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" خصلت غیرمادی یعنی فکری و معنوی دارند و از همین رو نیز گروههای روشنفکری (نویسندگان، روزنامه نگاران، حقوقدانان، هنرمندان و...) در تدوین و بیان این گروه از "مطالبات و بازخواستها" و مبارزه در راه آنها، سهم بزرگی دارند. هر نقد تعبد اعتقادی (اعم از دینی و یا نادینی) و هر نقد قدرت دولت و هر دفاع از خودمختاری آدمیان گامی در راه ناهموار و دراز و پر پیچ و خم تحقق "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" است.

- آزادیها یکی از عناصر مشکله این "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" هستند. آزادی هم فردی است و هم جمعی، و هم خصوصی است و هم عمومی. در اینجا فردیت و جمعیت و عمومیت و خصوصیت در هم آمیخته است و هیچ عمومیتی بدون آن خصوصیت معنی نمی یابد و هیچ خصوصیتی هم بدون آن عمومیت دوام نمی آورد. در اینجا هم دیده می شود که آن مرزگذارهای عبورناپذیر و ابدی میان فردی و جمعی و یا خصوصی و عمومی چه لرزان و لغزان است و مرز میان این دو، چه از میان هم می گذرد. آزادی سراسر زندگی را می پوشاند و هیچ جنبه ای از زندگی نیست که بتوان به طور مشخص تعیین کرد و گفت که در حیطه عمل غیرآزادی / استبداد قرار می گیرد.

- در میان آزادیها، آن يك که مقام و موضعی مرکزی و ناگزیر دارد، آزادی اندیشه است که در مرز فردی و جمعی، از خصوصیتترین و فردیتترین جنبه زندگی آدمی آغاز می شود و تا عمومیتترین جلوه های زندگی اجتماعی به پیش می رود. آزادی اندیشه که از آزادی اندیشه فرد سخن می گوید بدون جمع ناممکن است. آزادی اندیشه، اجتماعیتترین آزادیهای فردی است و بود و نبود آن، جامعه را دگرگون می کند و سیمای آن را تغییر می دهد. از همین روست که آزادی اندیشه همواره یکی از محورهای اصلی و پایدار "مطالبات و بازخواستهای دموکراتیک" را تشکیل داده است. اما همواره و در همه حال، موانعی گوناگون راه را بر تحقق آزادی اندیشه بسته می دارند: "موانعی بیرونی" که نمی گذارند که اندیشه آزاد باشد و "موانعی درونی" که جرات و توان تحمل آزادی اندیشه و تبعات آن را از ما می گیرند.

از "موانع درونی" آغاز کنیم.

آزادی اندیشه را باید خواست و این خواستن جرات و جسارت می خواهد چرا که همواره می باید خطر کرد و از رو در رویی با این و آن مانع و رادع آشکار و پنهان نهراسید.

اما در چنگ مجموعه ای از سنت و سرکوب و مصلحت، آدمی اغلب آزادی اندیشه را در برابر آسودگی تقلید از "روال عام" و پیروی از "عقل سلیم" قربانی می کند. چه سخنها که بر زبان نمی آوریم و چه کارها که نمی کنیم تا سنتی را محترم داشته باشیم و ازین سرکوب گریخته باشیم و در دایره آن "مصلحت" و "نراکت" مانده باشیم؛ برخی سخنان را نباید به زبان آورد و برخی اندیشهها را باید در خاموشی کشت.



نباید از همه چیز و به هر لحن و به هر زمان و با همه کس سخن گفت که "هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد". "ره چنان رو که رهروان رفتند" و "خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ حماقت شو" که "مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز". این چنین است که سایه‌ای سنگین از بایدها و نبایدها و شایستهها و نشایستهها رفتار و کردار و پندار آدمیان را در خود می‌گیرد تا از آزادی اندیشه، کالائی تجملی و تفننی و بیحاصل بسازد. و این چنین است که در پس رفتارها و کردارهایی که بر مفاهیمی چون "مصلحت" و "نراکت" و "مراعات" تکیه می‌زند برخی از پایدارترین و قاطع‌ترین صورتهای سانسور و خودسانسوری پدید می‌آید. ممیزی درونی می‌شود و هم‌چمون عادت و بلکه اعتیاد "درونی"، عادی و "طبیعی" و پس مقبول می‌شود. چندان بیمعنی نیست که در بحث از آزادی و آزادیها، بسیاری قرابتی میان "آزادی" و "بی بند و باری" می‌بینند. این قرابت آفریده هراس از سرکوبها، ملامتها و طعن و لعنهایی است که تجاوز به بندها و مرزهای مرسوم و متداول به همراه می‌آورد.

از آزادی اندیشه نباید هراسید و می‌باید که آزادی اندیشه را خواست و ازین خواستن پروا نداشت. و همه کس چنین نمی‌خواهد: هراس ما را فرا گرفته است که اگر آن گویم چه می‌گویند، چه می‌شود و یا اگر فلان خواهم چه‌ها که نخواهد شد و چه فتنه‌ها که بر نخواهد خواست! پس دم فرو بسته باید داشت. نباید گفت. و نباید بگویند تا حرمت حریمها و حرامها استوار بماند.

اما موانع آزادی اندیشه تنها در این نیست که نمی‌خواهیم و یا جرات نداریم که آزاد باشیم بلکه گذشته ازین موانع درونی، موانعی برون‌ی هم هستند که اندیشه را آزاد نمی‌خواهند و پس "نمی‌گذارند" که اندیشه آزاد باشد. جهان بینها و قدرتهای اقتصادی و سیاسی و بالاخره عرف و رسوم و آداب در صدر عواملی قرار می‌گیرند که آزادی اندیشه را بر نمی‌تابند.

سنگ بنای هر جهان‌بینی این ادعاست که نه تنها "کلید در گنجهای گهر" با من است بلکه و خاصه راز و راه خوشبختی بشر با من است. و پس این ادعا که اگر حق و حقیقتی هست همان است که من می‌گویم و جز آن، هر چه هست بطلان و ناحقی است و سزاوار آتش و زنجیر و نابودی. هر جهان‌بینی، جهان و جهانیان را به مبارزه می‌خواند. هر جهان‌بینی سر آن دارد که "فلک راسقف" بشکافد و "طرحی نو" دراندازد و الفبای این "دراندازی" با حذف و سرکوب "دگران"، "دگران‌دیشان" و "دگرخواهان" آغاز می‌شود. هر جهان‌بینی بطلان همه جهان‌بینیهای دیگر را در خود دارد و هر جهان‌بینی، خود دلالت بر حقانیت خود دارد. زبان جهان‌بینی، اطاعت‌خواهی و تعبد است و اطاعت کورکورانه. و دنیای جهان‌بینی، دنیای خیر و شر، بد و خوب، درست و نادرست است. پس زبان جهان‌بینی، زبان حذف است و هر جهان‌بینی در ذات خود پیام بطلان همه اندیشه‌ها و سخنها و باورهای دیگر است: هر چه تاکنون بوده از اباطیل است و این جهان‌بینی باطل اباطیل است. دنیای جهان‌بینی بهشت موعود است اما بهشتی در احاطه دوزخ و دوزخیان ناآرام یعنی همه ناباوران، بیباوران و دگرباوران. پس هر جهان‌بینی کارخانه مرتدسازی و کافرآفرینی است: انبوه کسانی که می‌بایست از میان برداشته می‌شدند و تنها به یمن لطف و بزرگواری جهان‌بینی حاکم است که هنوز از میان برداشته نشده‌اند. هیچ جهان‌بینی آزادی اندیشه را بر نمی‌تابد و تاریخ جهان‌بینیها، تاریخ تلاشی پایدار برای به زنجیر کشیدن اندیشه‌هاست. جهان‌بینیها با تمامی اجزاء و سراسر جلوه‌های آزادی اندیشه (از آزادی عقیده و اعتقاد گرفته تا آزادی سخن و طبع و نشر و تعلیم و تحقیق و تجمع و تشکل) سرچنگ و مخالفت دارند. و کهنترین و رایجترین و سازمانیافته‌ترین جهان‌بینیها دین و مذهب است: به شهادت تاریخ، هیچ دین و مذهبی را نمی‌توان سراغ کرد که بر موافقت با آزادی اندیشه پایه گرفته باشد. تاریخ ادیان، تاریخ جهاد در راه کسب و تثبیت و تحمیل سیطره‌ای بلامنازع و پایدار است. و در این راه، آزادی اندیشه نخستین قربانی و قربانی همیشگی است.



قدرتهای اقتصادی نیز جلوه‌های گوناگون آزادی اندیشه را نمی‌پسندند و ازین جنبه و آن جنبه آن در هراسند. وجود و شکوفایی آموزش و پژوهش آزاد و آزادانه همواره به سود قدرتهای اقتصادی نیست که می‌خواهند که منافع و مصالح خود را بر همه چیز مستولی و مسلط ببینند. چه بسیار که آزادی و استقلال نظام اطلاع‌رسانی با منافع قدرتهای اقتصادی و سیاستهای پوشیده‌کاری و پنهان‌نشینی آنها در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار گیرد. در پیشگیری از چنین امری است که قدرتهای اقتصادی می‌کوشند تا حیطه‌های آزادی اندیشه را در نظارت و اداره خود در آورند تا آنچه در صلاح خود نمی‌دانند از پرده برون نیفتد و تولید و توزیع و طبع و نشر و گردش اطلاعات و دانسته‌ها به تبع منافع ایشان به انجام رسد و هر زمان که لازم آمد "افکار عمومی" را دستکاری کنند و یا یکسره بسازند و بیارایند و به رنگی درآورند و به راهی و یا به بیراهه‌ای اندازند. نمونه روشنی درین زمینه، رفتار و سیاست خفاکاری شرکت‌های بزرگ نفتی است که سالهای سال، و هنوز هم، مگر اطلاعاتی محدود و اغلب هم بی‌اهمیت، چیزی از آنچه می‌کنند نمی‌گویند. روشنایی در کار و رفتار قدرتهای اقتصادی دیگر هم چندان بیشتر ازین نیست. و اگر روابط نزدیکی را که میان گروههای اقتصادی (بانکها و مؤسسات مالی دیگر) و گروههای طبع و نشر و اطلاع‌رسانی بر قرار است از یاد نبریم می‌بینیم که در عمل چه تاریکیهایی جلوه‌های گوناگون آزادی اندیشه را درخود گرفته است.

گروه دیگری از موانعی که بر سر راه آزادی اندیشه به چشم می‌خورد از عملکرد قدرتهای سیاسی و خاصه دولت و دستگاه دولتی سرچشمه می‌گیرد. دولت خود را وظیفه‌دار حمایت و حراست آزادیها می‌شناسد و به این عنوان چگونگی آزادیها را تعریف می‌کند و در چهارچوب قوانین و مقرراتی که تدوین می‌کند سامان و سازمان می‌دهد. و این چهارچوبها همواره با آزادی اندیشه خوانائی و همگامی ندارد که تدوین هر آئین‌نامه فرصتی دیگر و تازه است برای تعریف قواعد و تشریفات و قیود جدیدی برای "تنظیم" آزادیها و تعیین حدود آنها و چگونگی برخورداری از آنها. بدین ترتیب دولت و یا این و آن دستگاه و نهاد دولتی، این يك به اسم "مصالح امنیتی" و آن دیگر به اسم "مصالح دفاعی"، و آن دیگران هم به عنوان مصالحی که از جمله از داد و ستدهای اجتماعی - سیاسی سرچشمه می‌گیرد آزادی اندیشه و یا این یا آن جلوه آن را محدود و نابود می‌خواهند. کم‌کم دولت که خود را حافظ و مدافع مصالح عمومی می‌نمایاند منافع و مصالح خود را جانشین منافع و مصالح عموم می‌سازد. و ازین پس "هر عیب که سلطان بپسندد هنر است". و هر کس که این "عیب" و آن "پسند" را به پرسش گیرد باید عقوبت بند و زنجیر و تبعید را در انتظار بماند. و این محدودیتها، از پشتوانه قدرت قاهره دولت نیز برخوردار دارد. و همین خود موجبی است بر اهمیت پر صلابت و حدت این چنین محدودیتهایی که بر زمینه‌های آزادی اندیشه تحمیل می‌شود. به این ترتیب است که آزادی اندیشه بیش از همه آزادیهای دیگر مورد تجاوز قدرتها و خاصه قدرت سیاسی قرار می‌گیرد. رژیمهای مستبد فراگیر که هیچ، حتی در رژیمهای "دموکراتیک" هم تجاوز به آزادی اندیشه و تجلیات گوناگون آن به پیش می‌آید.

پس آزادی اندیشه را نباید از بدیهیات و مسلماتی دانست که همه افراد و اجزاء جامعه با آن موافقت دارند و در رعایت و حفظ و اعمال آن کوشا هستند. چنین نیست. آزادی اندیشه با موانع گوناگون فردی و جمعی روبرو است که حیات و وجود و حضور آن را نمی‌خواهند و نمی‌پارند. و برین قصد و نیت خود هم پایدار و پابرجایند. مهمترین جلوه‌های این ضدیت با آزادی اندیشه در هیئت ناشکیبایی، جوسازی و نشر اکاذیب و گمراهی‌آفرینی، تفتیش عقاید، و بالاخره سانسور و سرکوب پدیدار می‌شود.

ناشکیبایی یعنی که تاب و تحمل پذیرش و پذیرفتن جز خود را نداشتن: هر کس جز من می‌اندیشد گمراه است و همه این کسان، خدمتگزاران اهریمنند و پس شایسته طوق لعن و داغ نفرت. فلاکت من از بودن دیگران است. و از همین رو ناشکیبایم. نابودی دیگران سعادت من است. زبان گفتار و آئین رفتار با "دیگران"، غل و زنجیر و تیغ جلاد و هیمة آتش است. ناشکیبایی چشمه کینه است و ازکینه کشتار



می‌آید. کشتار یکسره آن دیگران ناهم‌رنگ و دیگر پوش و دیگر اندیش و دیگر رنگ. ناشکیبایی را توجیهات دینی، عقیدتی، سیاسی و یا اقتصادی حقانیت می‌بخشد. ناشکیبایی خاستگاه اصلی نژادپرستان هم هست. ناشکیبایی هم در فرد به چشم می‌خورد و هم در جمع. و هم فرد را هدف می‌گیرد و هم جمع را. ناشکیبایی، جهان پاک و ناپاک، کفر و ایمان، خیر و شر، حلال و حرام، "خودی" و "غیرخودی" است. ناشکیبا به ریشه‌کنی و اضمحلال ناپاکان حکم داده است و ناپاکان تنها روزشمارانی هستند در انتظار اجرای حکم جاودان و خدشه‌ناپذیر. به آتش‌کشیدن و در شعله انداختن و بر دار بردن و تکه تکه کردن و شادمانه گل افشاندن و پای و دست کوبیدن، آیین ناشکیبایی است. شعله‌های آتش "سینما رکس" از گرمای بهشتین ناشکیبایان می‌آید. حکم قتل سلمان رشدی با آب کوثر ناشکیب‌آباد تحریر یافته است. سلسله زنجیر "قتلهای زنجیره‌ای" را زنجیر بافی ناشکیبایان ساخته و پرداخته است.

و تاریخ ناشکیبایی، تاریخ دگرآزاری و دگرسوزی و دگرکشی است. و درین جنون جمعی، و در اینجا و آنجا، همه، بر دار رفتگانند: زن و مرد و خرد و کلان. گبر و ترسا و یهود و هندو و مسلمان. سیاه و سپید و ترک و فارس و عرب. عارف و عامی و فرزانه و دیوانه. اهل طرب، اهل قلم، اهل کلام، اهل حکمت. چنگ برگرفتگان، نواخوانان و غناآوران و سرودگویان و شادی‌آفرینان. ناشکیبایی حجاب چهره آزادی اندیشه است و فریاد ناشکیبایان این است که "حجاب تو، سلاح تست!" که اگر طره مویی بنمایی "ایمان فلک رفته به باد". پس همه در حجاب و در پرده. مهر خاموشی بر لب. وجود در اسارت قیری مذاب و بیگانه با هر تلاش و پرسش. ذهن در بند یقینیات و آسوده از شکیات در جهانی گرفتار در کابوس "هجمه" محتوم ناپاک اندیشه‌کاران پاریا!

ناشکیبایی امحاء آزادی اندیشه را می‌خواهد و می‌جوید و آنجا که نمی‌تواند به نظارت بر اندیشه و به بیراهه و گمراهی کشیدن آن کمر می‌بندد. به این طریق است که به یاری همه فون و روشهای دستکاری افکار و اذهان، می‌کوشد تا اندیشه‌ها را "کنترل" کند، به گمراهی و کج‌بینی کشد و درین پهنه آزادی را به کناری براند. جوسازی، نشر اکاذیب، شایعه‌پراکنی و گمراهی‌آفرینی از روشهای رایج و کارساز در این زمینه است که هم افراد و گروهها و سازمانها از آنها یاری می‌گیرند و بر آنها تکیه می‌رند و هم دولت‌ها و قدرتهای سیاسی و اقتصادی. چنین است که دولت نظام خبردهی و خبررسانی را در انحصار می‌گیرد و ایجاد رسانه‌های گروهی را به اجازه خود منوط می‌کند. و ازین هم پیشتر می‌رود و به این بهانه و آن علت، اخبار و اطلاعاتی را "محرمانه" و "سری" اعلام می‌کند و حتی دانسته و آگاهانه اخبار دروغ و نادرست منتشر می‌کند تا واقعیات و حقایق را در اعوجاج آینه‌های دق کذب و پنهانکاری به افکار و اندیشه‌ها عرضه کند مبدا که از پرده برون افتد راز. و داد و ستدها و بگیر و ببندها و رفت و آمدها از دنیای تاریکیها بیرون بزند و در گرمای روشنگر آزادیهای شهروندی ذوب شود.

مخالفان با آزادی اندیشه به دستکاری و فریبکاری اندیشه‌ها بسنده نمی‌کنند و درین راه پیشتر می‌روند و چه زود و چه بسیار و چه آسان که به تفتیش عقاید و سانسور و سرکوب روی می‌آورند که چه می‌اندیشی؟ به چه می‌اندیشی؟ و چرا می‌اندیشی؟ اندیشه‌های ناپاک را از ذهن و سخن و قلم دور کن که مصلوب بر کلام خواهی شد. زبان بریده و دم درهم شکسته بمان. پس، یهودسوزی، بابی کشی، بهایی‌کشی، "برو گمشو کمونیس، راه من راه تو نیس". سعیدی سیرجانی، سلمان رشدی. "ویتکنگهای کافه‌نشین". و دیگران و دیگران. و در رؤیای جهانی فارغ ازینهمه: بی‌پرسش و همه پاسخ، بی‌سخن و همه خاموشی، بی‌اعتراض و همه افتادگی، بی‌شک و همه یقین. بی‌شعر، بی‌خیال، بی‌سرود و بی‌آواز. دریای میت که نه، اقیانوس اموات. دنیای اشباح! آرام و مطیع و دست‌آموز. و همه در راه بهشت و همه در اتاق انتظار حور و غلمان و چشم بر چشمه‌های شیر و شیرینی. و کسرویها و رشدی‌ها و پوینده‌ها و مختاریها همه سوزان برچلیپایایی ساخته از سخن بر فراز آتش هیمه‌ای فراهم از کاغذ و قلم!



همه این سخنان برای آنکه نینداریم که آزادی اندیشه از بدیهیات و مسلمات جهان امروز ماست. نه، چنین نیست! این مخالفت و ضدیت پایدار است و پابرجا. و گوناگون. که هر دم به رنگی در آید آن بت عیار! و از همین روست که دل بستگی به آزادی اندیشه همواره به هشیاری پایدار و دفاع دایم نیاز دارد. مبارزه برای آزادی اندیشه وقفه نمی پذیرد، دائمی است، همیشگی است، آرمانی است و پس، امروزی است.

ایران ولایت فقیه، ایران "خودی" و "غیرخودی" برمبنای خصومتی اعلام شده و عنادی عیان با آزادی اندیشه در تمام جلوه های خود استوار است. تا جمهوری اسلامی هست یعنی که هنوز میان مسلم و نامسلم، مؤمن و نامؤمن، روحانی و غیرروحانی، "خودی" و "غیرخودی"، دیواری فرهنگی و عقیدتی برپاست. گفتن اینکه جمهوری اسلامی، یک نظام سانسوری است و مبتنی بر "آپارتاید فرهنگی-جنسی" - عقیدتی" (لوموند، 9 ژوئیه 1993)، بیان واقعیتی است که در ذات خود با آزادی اندیشه خصومت و ضدیت دارد. فراموش نکنیم. و تعارف هم نکنیم*.

* متن تدوین یافته سخنانی است ایراد شده در مراسمی که در نخستین سالگرد "قتلهای زنجیره ای" (1999) توسط کانون نویسندگان ایران در تبعید در استکهلم (سوئد) برگزار شد. به نقل از نشریه حقوق بشر، سال 20، شماره پیاپی 60، بهار 1383، ص. 55-50.

Nr. 60 Frühling 2004

**Human Rights
Droits de l'Homme
Menschenrechte**

حقوق بشر

The League for the Defense of Human Rights in Iran
La Ligue pour la Defence des Droits de l'Homme en Iran
Liga zur Verteidigung der Menschenrechte im Iran

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

Postadresse: Liga - Iran/ P.O. Box 150 825 / D – 10670 Berlin
Telefon: (030) 825 85 52 / Fax: (030) 826 62 86
E-mail: Liga - Iran@gmx.de
Internet: www.liga-iran.de
Konto/Nummer:
1) Berliner Commerzbank / Konto/Nr.: 71 606 33 (BLZ 100 400 00)
2) Postbank Berlin / Konto/Nr.: 749 49 107 (BLZ 100 100 10)

Postadresse USA / Australia / Kanada:
League / Iran / P.O. Box 4251 / Westlake-Village, CA 91359 / USA
Konto/ Nummer: WELLSFARGO BANK / Rancho Park Office /
LA. CA. 90064 / Account # 0765 – 039920